أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم‌

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم‌

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ‌

 «وَ أَمَّا اللَوَاتِى فِى الحِلمِ: فَمَن قَالَ لَكَ: إن قُلتَ وَاحِدَةً سَمِعتَ عَشرًا فَقُل: إن قُلتَ عَشرًا لَم تَسمَع وَاحِدَةً! وَ مَن شَتَمكَ فَقُل لَهُ: إن كُنتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسأَلُ اللَه أَن يغفِرَلِى؛ وَ إن كُنتَ كاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَه أَسأَلُ أَن يغفِرَ لَكَ وَ مَن وَعَدَكَ بِالخَنَى فَعِدْهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَآءِ»

 امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان» می‌فرماید: آن مطالب و مسائلی كه در مورد حلم است و باید انسان رعایت كند یكی این است كه: اگر كسی به شما بگوید كه اگر یك حرف به من بزنی ده تا جوابت را می‌دهم، شما بگو اگر ده تا بگویی من یكی هم نمی‌گویم، و كسی كه شما را شتم كند و مورد مسئله خلاف قرار دهد و مطلب خلافی را بگوید، به او بگو كه اگر شما صادق هستید از خدا می‌خواهم كه از من بگذرد، یعنی مطالب شما راست و درست است و اگر خلاف می‌گویی از خدا می‌خواهم كه از تو بگذرد خیلی عجیب است واقعاً امام علیه‌السّلام در اینجا مطالب بسیار كلیدی و حیاتی را می‌فرمایند و كسی كه تو را به درشتی و برخورد تند (خَنی به معنای مسئله خلاف، قطع و برخورد شدید است) وعده بدهد، شما در پاسخ این تهدید و امر خلافی كه او می‌كند او را به نصیحت و اندرز و رعایت وعده دهید.

 این مطالبی را كه امام علیه‌السّلام می‌فرمایند همه در حول‌وحوش یك قضیه و یك مطلب است، یعنی همه به یك مطلب برمی‌گردد و آن مسئله أنانیت و برخورد نفسانی در محاورات و در ارتباطات و در صحبت‌ها است و اینكه میزان چیست؟ معیار چیست؟ در كجا انسان باید تند باشد و در كجا انسان باید ملایم و نرم باشد؟ در كجا انسان باید شدید صحبت كند و در كجا انسان باید برخوردش آرام باشد؟ علی‌كل‌حال چه ملاكی در دست است؟ در همه موارد انسان باید خطابش خطاب ملایم باشد؟ یا اینكه نه، موارد مختلف هست و در هر موقعیتی تكلیف مختصّ به او باید انجام بشود؟

 ما حالا علی‌حسبِ وضعیت و موقعیت مطالبی را خدمت رفقا و دوستان عرض می‌كنیم، گرچه مدتی است بنده دارم به این مسئله فكر می‌كنم كه این جلسات حدیث «عنوان» خیلی دیگر طولانی شده و اگر خیلی بخواهیم راجع به این مطالب بپردازیم واقعاً شاید مملّ باشد، مثلًا راجع به همین فقره من چیزی در ذهنم گذراندم كه چه مطالبی باید بگویم، دیدم یك سال راجع به همین سه فقره مطالب را باید همین‌طور ادامه بدهیم، ولی الحمدلله با توجه به مسائلی كه تا به‌حال خدمت رفقا گفته شده و مطالب و مسائلی كه خودشان بحمدلله وارد هستند شاید نسبت به بعضی از نكات یك اشاره‌ای مفید باشد خیلی راجع به این قضایا دیگر ما طول ندهیم و مطلب را به درازا نكشانیم. اگر مطلبی و چیزی هست آن را اگر خدا بخواهد و توفیق دهد در

 كتابت و اینها این مطالب را خدمت رفقا و دوستان عرض می‌كنیم. ولی علی‌كل‌حال آنچه را كه برای محاورات و خطاب و ارتباطات ضرورت دارد و لازم است اینها را خدمت رفقا عرض كنیم و از حشو و زوائد قدری بپرهیزیم.

 مطالب در اینجا مطالب بسیار مهمی است؛ چون دقیقاً برگشتش به ارتباطات در محاورات، محیط منزل و خانواده و همین‌طور محیط اجتماعی است. فلهذا امام علیه‌السّلام این مطلب را در اینجا به‌عنوان یك اصل ضروری در برخورد با افراد بیان می‌كند. تمام آنچه را كه حضرت در اینجا بیان می‌كنند همان‌طوری كه عرض كردیم بر یك محوریت دور می‌زند و آن اینكه انسان در ارتباطاتش آیا باید مسائل نفسانی را در نظر بگیرد یا مسائل واقعی را؟ همین! همین یك جمله.

 اگر كسی به شما بگوید كه اگر یكی بگویی ده تا جوابت را می‌دهم این چه ریشه و منبعی دارد؟ چرا باید یك هم‌چنین حرفی را بزند و انسان در قبال این حرف چه پاسخی باید بدهد؟ فوری انسان می‌فهمد و متوجه می‌شود كه این مطلب از چه موقعیتی مطرح می‌شود. در میان همه افراد، الان شما در محاورات و ارتباطات و سخنرانی‌ها و صحبت‌ها و هرچه كه داریم می‌شنویم، گوش می‌دهیم و نگاه می‌كنیم، وقتی‌كه شخص یك چیزی را كه به او مربوط است، اگر به او مربوط نباشد كه اصلًا از كنارش می‌گذرد، اگر یك مطلب به انسان ارتباط نداشته باشد اگر كفر هم بگوید كاری ندارد به من چه ربطی دارد، سری كه درد نمی‌كند كه دستمال نمی‌بندند، حالا بگذار كفر بگوید، یعنی اگر پای كفر هم در میان بیاید كاری ندارد! حالا مواردش را خدمتتان عرض می‌كنم.

 یا اینكه راجع به یك شخصی یك نویسنده‌ای، یكی می‌گوید كه فلانی در كتابش این را نوشته. می‌گوید: آقا به من چه حوصله داری؟! بیایی حالا مثلًا فرض بكنید كه راجع به ... حالا كاری ندارد راجع به هرچیزی نوشته باشد، به نوشته كاری ندارد به موقعیت خودش كار دارد كه در ارتباط با این قضیه موقعیت او چقدر به خطر می‌افتد یا نه! چه مصلحتی بر این مترتب هست یا نه! چه ضرری به او متوجه می‌شود یا نه! به موقعیت كار دارد نه به مطلب، مطلب هرچه می‌خواهد باشد؛ كتابی نوشته شده، سخنرانی شده، فرض كنید در یك جا حرفی زده شده: نه به من كاری ندارد. فلان شخص در یك موقعیت كذا یك حرفی را زده، حرفش هم خیلی حرف غلط است ولی این می‌گوید كه اگر من بخواهم این را بگویم، «من» بخواهم بگویم متوجه «من» خواهد شد، صحبت متوجه من خواهد شد، اثراتش به من برخواهد گشت، برخورد برخوردی بود كه با من خواهد شد؛ چون من حرف زدم، لذا به او كاری ندارم بگذار بگوید، بذار فلان مطلب خلاف را بگوید بگذار فلان مطلب خلاف تاریخ را بگوید، بگذار فلان مطلب خلاف عقیده را بگوید، بگذار مطلب خلاف مبانی را بگوید به من چه ربطی دارد! حوصله داری سرت درد می‌كند! كاری ندارد.

 ببینید، صحبت به این برمی‌گردد كه تا چه حد برخورد انسان با این مسئله، این برخورد در ارتباط با او چه نتایجی به بار خواهد آورد، این می‌شود نفسانی. مسئله مسئله واقعی نیست، حالا این حرفی كه زده شده غلط است یا درست است؟ چقدر این برخورد به من دارد برمی‌گردد، چقدر این مسئله به من دارد برمی‌گردد، این چه مطلبی است؟

 یا اینكه نه، وقتی نگاه می‌كند می‌بیند این گوشه‌اش دارد به این می‌خورد. فلان شخص یك مطلبی را گفته یا به «او» می‌خورد یا به آن مجموعه‌ای كه در آن مجموعه هست گرچه به خود او هم نخورد، به آن نظامی كه این در آن نظام هست و پایبند به آن نظام هست، به آن اداره‌ای كه این در آن اداره هست، به آن سازمانی كه این در آن سازمان هست و گرچه به شخص او هم ارتباط نداشته باشد ولی از این حیث این با او نگاه می‌كند كه این الان دارد سازمان او را زیر سؤال می‌برد، اشكالی كه به نظامی كه این در آن نظام قرار دارد نه به اینكه فرض بكنید كه این چه هست. اگر این از آن نظام خارج شود برود در یك جای دیگر، هیچ كاری ندارد، به من چه! بگذار بگویند! حالا به دروغ و راستش اصلًا كاری نداریم كه این مطلبی كه گفته می‌شود دروغ است یا راست است، به آن محتوا كار دارد و این مسئله بسیار مسئله مهمی است، یعنی می‌خواهم این را عرض بكنم كه نود درصد گرفتاری‌های ما به این مطلب برمی‌گردد، نود درصد اشكال ما به این قضیه برمی‌گردد.

 امام علیه‌السّلام روی مهم‌ترین قضیه در اینجا دست گذاشتند و مهم‌ترین مسائل را در اینجا مطرح كردند. همین الان كه شما در اینجا هستید یك سؤال از شما می‌كنم: اگر یك كسی راجع به مرحوم آقا یك چیزی بگوید فوراً همه عصبانی می‌شویم، خب هیچ فكر كرده‌ایم شاید حرف درست باشد؟ شاید یك مطلب صحیح باشد؟ نه، قبل از اینكه فكر كنیم مطلب صحیح است نگاه می‌كنیم چون به مرحوم آقا گفته شده پس باید در مقابلش موضع گرفت! چرا؟ چون اگر موضع نگیریم خودمان زیر سؤال می‌رویم، [برای اینكه‌] زیر سؤال نرویم پس باید موضع بگیریم، این می‌شود نفسانی. خیلی راحت! یعنی اول از خودمان شروع می‌كنیم. مرحوم آقا هست، مرحوم آقا باشد! ما چهارده معصوم داریم والسلام و بس فقط چهارده معصوم. حالا در خود آن قضیه هم مطالبی هست كه بماند.

 مرحوم آقا به عنوان یك واقعیت برای ما باید مطرح باشد نه به عنوان شخص. چون الان ایشان صاحب این مكتب و مدرسه هست پس كسی راجع به ایشان نباید حرف بزند! این غلط است و صحیح نیست، بنده كه پسر ایشان هستم راجع به مطالب، خب مسائل مختلفی هست خیلی از مطالب همان‌طوری كه عرض كردم اینها جهات ظاهری دارد از این مطالب جهات باطنی دارد، ما مكلف و مسئول هستیم بر اینكه از مكتب دفاع كنیم.

 ایشان [مرحوم آقا] رساله‌ای درباره صلاة جمعه و نماز جمعه دارند، من واقعاً وقتی‌كه این را نگاه كردم دیدم حیف است كه مطالبی به آن اضافه نشود و توضیحاتی داده نشود و امثال ذلك. یك مطالبی شدرستا[[1]](#footnote-1) از خودمان شروع كردیم و تعلیقاتی و چیزهای هم نوشتیم. رفقا كه این مطالب را بررسی می‌كردند و نگاه می‌كردند آمدند به من گفتند كه آقا با همین كیفیت كه شما حاشیه زدید همین‌طور باشد؟ نیاز نیست به اینكه تعدیلی در بعضی از تعابیر و عبارت‌ها باشد؟ من گفتم: ما با امام صادق علیه‌السّلام طرف هستیم، روز قیامت‌

 باید به امام صادق جواب بدهیم. بنده در عین اینكه معتقد هستم در زمان مرحوم آقا هیچ فردی مثل ایشان نبود، هیچ فردی از نقطه نظر علمی نسبت به مسائل، حتی علم ظاهری نه حالا آن باطن نه! نسبت به مسائل فقهی و اصولی و فلسفی كسی مانند ایشان نبود و الان هم همین اعتقاد را دارم الان بنده همین اعتقاد را دارم و ایشان را اعلم علمای عصر خودشان می‌دانستم در همان زمان و الان، درعین‌حال مثل دو تا طلبه من با ایشان بحث می‌كردم. گفتم خدمتتان كه در یك مسئله فلسفی سال‌ها ما با ایشان بحث می‌كردیم مثل طلبه بحث می‌كردیم، این این است جوابش این است، آقا این رنگش چیست؟ سفید است. حالا اگر كسی بگوید این قرمز است، آقا یا چشم من رنگش برگرده این را قرمز ببیند و الا تا من این چشم را دارم این قرنیه را دارم این شبكیه را دارم، این نقطه زرد و ماكولا و عصب را دارم تا این را دارم رنگ این كاغذ را سفید می‌بینم، حالا مطلب به نحو دیگر بشود خب بسیارخب؛ «گر خود نمی‌پسندی تغییر ده قضا را» كاری بكن من قرمز ببینم حرفی ندارم، مشكلی ندارم.

 آخر، ایشان در آن مجلس آخری كه بنده را دیدند خدا رحمتشان كند، دو ماه قبل از فوتشان مشرف شده بودیم و هنوز هوای مشهد سرد بود و ایشان هم در اتاقشان كرسی گذاشته بودند نشستیم و آن شب عجیبی بود و خیلی برای من عجیب بود كه چه می‌خواهد اتفاق بیافتد كه ایشان دارند این حرفها را می‌زنند. یكی از مطالبی كه به من فرمودند این بود، گفتند: آقا سید محسن خواستم این را به شما بگویم در این قضیه‌ای كه ما این مدت با هم صحبت داشتیم و به نتیجه نرسیدیم حق با شماست ولكن حلوای تن‌تنانی تا نخوری ندانی! گفتم: بله آقاجان ما این را قبول داریم در این فقره قبول داریم. خلاصه مشكل حل شد، ایشان خواستند این مطلب را به ما بفرمایند و بگویند كه باید رسید، باید شهود كرد تا اینكه انسان ... به حرف، مطلب تمام نمی‌شود به صحبت تمام نمی‌شود. و صحیح است و همین‌طور هم هست مطلب به همین كیفیت هست.

 در این قضیه ما دیدیم كه بالاخره این یك مطلب است، حرف‌های خزعبلات ما هم در كنارش حالا باشد عیب ندارد، حالا آن كسی كه می‌نگرد به هر دو توجه كند، توجه می‌فرمایید؟ و هیچ برایمان مطلبی نبود مسئله‌ای نیست، تا حالا هم پشیمان نشدیم از اینكه حالا چرا ما راجع به ... خب این برای چیست؟ این برای همان راهی است كه خود ایشان به ما نشان دادند. من كه مرحوم پدرم را با این موقعیت قبول كردم ما سرمان را پایین نینداختیم در برف و همین‌طور بگوییم مطلب هرچه هست همین است و درست است و غیر از این نیست.

 خدمت رفقا در آن جلسات قبل راجع به مطالبی كه این‌طرف و آن‌طرف صحبت می‌شود و چه‌بسا به ایشان نسبت داده می‌شود در بعضی از نوشته‌ها و صحبت‌ها و امثال ذلك خدمتتان عرض كردم، ما وقتی‌كه سخن از یك عارف الهی می‌كنیم یا از یك ولی خدا، با حفظ این عنوان و این موقعیت است كه این حرف را می‌زنیم. ولی خدا با وصف عنوان ولایت مورد تحلیل و مورد تفسیر و مورد توضیح ما قرار می‌گیرد نه ولی‌خدا به عنوان جسم او، جسم او كه برای ما مسئله نیست. ولی خدایی كه هفتاد كیلو وزنش است یا ولی خدایی كه نود كیلو، خب به ما چه ارتباط دارد؟! دخلی به این قضیه ندارد. شما وقتی‌كه سراغ یك طبیب می‌روید و خودتان را به او عرضه می‌داری و می‌گویید من الان مریض هستم، اول می‌گویید آقا خودت را روی‌

 باسكول بكش ببینم چند كیلو هستی؟ اگر تو صد و ده كیلو بودی نسخه‌ات را می‌روم داروخانه می‌گیرم، اگر هفتاد كیلو بودی كاری به تو ندارنم این‌جوری هستی؟ به وزن و هیكلش كاری نداریم، به اینكه نود كیلو است یا شصت، خودش می‌داند هرچه هست، به علمش كار داریم، به تشخیصش كار داریم، به آن پروانه برای كارش كار داریم، به آن استناد و مدركش كار داریم و به تبحرّش كار داریم. یا اینكه از او می‌پرسی كه فرض بكنید كه آقا شما یك عیال داری یا اینكه عیالات متعدده دارید؟! می‌گوید به من چه كار داری مرتیكه؟! آمدی اینجا دلت درد می‌كند بیا دارو و نسخه و آمپول بدهم برو خوب كن، اینكه من یك زن دارم یا ده تا زن دارم به توچه؟

 یك ولی خدا را كه انسان به این عنوان دارد نسبت به او عنوان می‌كند به این كار ندارد ولی خدا نود كیلو و شصت كیلو و هفتاد كیلو است، به این عنوان كار دارد كه این موقعیت را و این عنوان را احراز كرده یا احراز نكرده است؟ و این ولی خدا با احراز این عنوان، آن‌موقع انسان باید نسبت به مطالبش و نسبت به حركاتش و سكناتش و تصرفاتش باید نظر بكند كه آیا این مطلب به چه نحو است و به چه گونه است و آیا قابل اقتدا هست یا اینكه مطلب مطلب شخصی است؟ چون ممكن است یك كاری ولی خدا بكند انسان نباید انجام بدهد، نباید انسان انجام بدهد آن مربوط به اوست، اختصاص به او دارد. اگر قرار بود بر اینكه هر كاری او می‌كند ما انجام بدهیم خب ما ولی خدا بودیم ما عارف بودیم! بعضی از امور اختصاص به او دارد چرا؟ چون او اشراف دارد، آن چون اشراف دارد این مطلب را می‌گوید.

 در جریان علی‌بن‌یقطین وقتی امام كاظم علیه‌السّلام به او پیغام می‌دهند كه وضویت را باید طبق وضوی اهل سنت بگیری آن وضو می‌شود برای او واجب، تمام شد! اگر بعد از این پیغام همین علی‌بن‌یقطین وضو را طبق وضوی شیعه و مكتب اهل بیت بگیرد وضویش باطل است و نمازش هم باطل است. امام می‌فرماید كه باید وضویت را از این به بعد این طور بگیری، چرا؟ چرا من بگیرم؟ به تو چه مربوط است؟ امام می‌گوید باید وضو را طبق اهل سنت بگیری، اصلا امام می‌گوید وضو نباید بگیری نگیر! اگر وضو بگیری وضو باطل است.

 كلام امام حق است، كلام امام تشریع است، كلام امام علیه‌السّلام حجت است و غیر از آن می‌شود باطل، پس حالا اگر علی‌بن‌یقطین بیاید بگوید نه، حالا گرچه امام فرمودند و من هم می‌دانم مسئله مسئله تقیه است و به‌خاطر رعایت كردن است، ولی حالا مطلبی نیست من وضو را به همان روش تشیع می‌گیرم، باطل است! تمام نمازهایی هم كه می‌خواند باطل است. گرچه ما وظیفه داریم وضو را طبق وضوی تشیع بگیریم ما نمی‌توانیم وضو را طبق اهل سنت بگیریم، اگر طبق اهل سنت بگیریم برای ما می‌شود باطل، چطور می‌شود؟ یك عمل در یك حال برای یك مبطل است و برای یكی مبری‌الذمه است؛ چون هركسی یك تكلیف دارد، آن تكلیفش این است كه به كلام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام عمل كند و اگر تخطی بكند باطل است و نماز كه می‌خواند باید قضا كند، یعنی اگر علی‌بن‌یقطین پس از اینكه پیام موسی‌بن‌جعفر علیه‌السّلام به او رسید كه باید وضو را طبق وضوی اهل سنت بگیری، گفت: نه حالا مطلبی نیست! خدا پدرش را درمی‌آورد چنان‌

 پس‌گردنی می‌زند پس كله‌اش كه نتواند بلند شود، خلاف كردی؟!

 این مسئله در مسئله حجیت قول ولی خدا آنجا می‌آید، یكی از این مسائل آنجاست. وقتی‌كه یك ولی‌الهی با این خصوصیات یك امری را بكند، آن می‌شود واجب تمام شد! این مسئله است با این عنوان، با این عنوان ولایت و با این عنوان معرفت و با این عنوان شهود نه اینكه حالا هر آشغال كله‌ای بلند شود بیاید یك چیزی بگوید و یك حرفی بزند و اسمش را ولی خدا بگذاریم و عارف بگذاریم، این حرف‌ها چیست؟! با این عنوان، وقتی این عنوان مطرح شد این می‌شود حجت، حالا من می‌توانم بیایم یك هم‌چنین حرفی بزنم بگویم چون موسی‌بن‌جعفر فرموده به علی‌بن‌یقطین كه تو وضو را این‌طور بگیر من هم به فلانی بگویم بیا این‌طوری بگیر؟ حق ندارم! مربوط به موسی‌بن‌جعفر است نه مربوط به من، من یك عالم ظاهری هستم، یك عالم عادی هستم، یك عالم متعارف هستم، ده هزار تا مثل من پیدا می‌شود، موسی‌بن‌جعفر است كه فقط یكی است، آن است كه فقط تك است، چون تك است حسابش با بقیه فرق می‌كند، كلامش با بقیه فرق می‌كند، رفتارش با بقیه فرق می‌كند من نه! مثل من ده هزار تا دیگر هستند افراد عادی می‌آیند و می‌روند و من و امثال من همه در یك رتبه هستیم، تفاوتی نمی‌كنیم.

 لذا كلام موسی‌بن‌جعفر كلام جاودانه است البته این مسائل بعداً شاید در همین توضیحات عرض شود آن كلام می‌شود جاودانه، یعنی همان‌طوری كه رسول خدا وضو را به این كیفیت تشریع فرمود، همان‌طوری كه رسول خدا كه بالاتر از او نداریم وقتی‌كه تشریع فرمود این عمل را به این نحو: اول صورت را بشویید، بعد دست را از بالا به پایین نه اینكه مثل سنی از پایین به بالا مثل اینكه رودخانه از پایین برود بالا یا مثلا مسح فرض بكنید رجلین و راس را به این كیفیت، وقتی به این نحو رسول خدا تشریع فرمود، موسی‌بن‌جعفر را هم در كنار این قرار داد كه این فرد بنا بر آن مصلحتی كه خود می‌بیند و بنا بر آن اشرافی كه خود تشخیص می‌دهد و بنا بر آن شعوری كه خود تشخیص می‌دهد خلافش را بگوید. پس اگر رسول خدا در آن زمان بود به علی‌بن‌یقطین چه می‌گفت؟ می‌گفت آیا به این وضو عمل كن یا عمل نكن؟ نمی‌شود بگوییم. وقتی‌كه رسول خدا در كنار علی‌بن‌یقطین پیام موسی‌بن‌جعفر می‌رسد كه باید به این نحو عمل كنی، رسول خدا می‌گوید تا حالا من برای تو این را تشریع كردم از این به بعد این را من برای تو تشریع می‌كنم، خلاف بكنی وضویت باطل است، نمازت هم باطل است، بعداً هم اگر توبه كردی نمازهای گذشته را باید قضا كنی. همه را باید قضا كنی.

 من نمی‌توانم یك همچنین حرفی بزنم، این حرف از موسی‌بن‌جعفر برمی‌آید نه از من، من نه! بله ملاكاتی كه انسان در اختیار دارد طبق آن ملاكات باید عمل بكند اشكال هم ندارد و مجزی هم هست، اما اینكه بلند شود بیاید از پیش خود یك مطلبی را بخواهد مطرح كند در آن حد، لذا می‌بینیم در خیلی از موارد مسئله این‌طور است، در آن جاهایی كه بین آقایان اختلاف است و این قضیه برمی‌گردد كه آیا مثلًا به این عمل بشود به آن عمل بشود در مورد اختلافات، مطلب برگشتش به یك مسئله شهودی است كه از ناحیه معصوم علیه‌السّلام مطرح است، ما خیال می‌كنیم این قضیه قضیه عمومیت است عام است و عمومیت دارد درحالی‌كه این مطلب در مورد خاص و در یك موقعیت خاص و برای فرد خاص است.

 این مطلب را چه كسی احساس می‌كند؟ ولی خدا، ما نمی‌توانیم احساس كنیم، این مطلب از ما برنمی‌آید، ولی خداست كه این مطلب را می‌فهمد اینكه امام در اینجا این را فرموده به خاطر این است. وقتی‌كه ولی خدا این مطلب را فهمید این هم می‌شود مثل امام! چون فهمید دیگر، تا نفهمیده نه! ما نمی‌فهمیم، ما به لِمّ كلام و فعل معصوم نمی‌توانیم پی ببریم، بله حضرت این را در اینجا برای تقیه فرمودند، اما آیا آن موقعی كه حضرت این را برای تقیه فرمودند آیا واقعاً جا جای این مطلب بود یا نه؟ شاید یك جایی باشد كه تقیه هم نباشد ما خیال كنیم تقیه است، ما تصوّر كنیم. چون خیلی مسائل اتفاق می‌افتد آقا تقیه تقیه، نه آقا چی چی تقیه! در بعضی موارد بله، در بعضی موارد نه، اینكه ما در هر قضیه‌ای می‌گوییم آقا تقیه، اینكه مسئله نیست.

 امام باید تشخیص بدهد كه این مورد موردی هست كه بخواهد خلافش در آنجا انجام بشود یا نه، لذا وقتی‌كه حضرت این را می‌فرمایند خود حضرت هم بعد از گذشت یك مدتی پیغام می‌دهند حالا دوباره برگرد سر همان وضوی اصلی و وضویی كه تابه‌حال می‌گرفتی، خود حضرت می‌آید این مطلب را می‌فرمایند، خود حضرت هم می‌آیند باز این مطلب را دوباره برمی‌گردانند به آن واقعیت و به آن حقیقتی كه باید در آنجا باشد. ما مكلف هستیم انجام بدهیم، انجام ندهیم باطل است، تمام كارهایمان باطل است، تمام اعمالمان همه باطل است، چون برخلاف دستور است.

 حالا راجع به این مطلب این قضیه سر دراز دارد و خیلی جای صحبت و اینها هست، ان‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد در این زحمتی كه رفقا كشیدند و این مطالب را پیاده كردند راجع به مسئله حجیت فعل ولی خدا و قرار است ما یك اضافاتی هم ما داشته باشیم و ان‌شاءاللَه امیدواریم كه هرچه زودتر حالم طوری باشد كه بتوانم به این مطلب برسم و این مسائل منتشر بشود و چاپ بشود. و واقعاً خدا رفقا و دوستان را خیر بدهد كه واقعاً آنچه را كه لازمه حمیت و اهتمام به مبانی هست به كار می‌برند، مطالب خوبی مطرح كردند اشكالات خوبی كردند همان‌طوری كه عرض كردیم رفقا بیان كنند اشكالاتی كه به نظرشان می‌رسد بگویند، چون بالاخره هرچه مطلب بیشتر باز شود و پخته‌تر شود طبعاً ارائه‌اش بهتر است و مفیدتر است، تا اینكه یك مسئله‌ای به‌طور اجمال بخواهد منتشر شود كه خودش باعث هزار تا سؤال بخواهد شود و لذا رفقا در این زمینه خیلی زحمت كشیدند و سؤالات خوبی هم در حول‌وحوش قضیه به نظر می‌رسد و اگر خداوند توفیقی بدهد شاید برای آتیه‌ای نزدیك نسبت به این مسئله دست به كار بشوم.

 اما راجع به اینكه یك شخص عارف و یك ولی الهی آیا اطوار مختلفی نداشته، ادوار مختلفی نداشته؟ آیا از وقتی‌كه به دنیا آمده ولی خدا بوده تا الان؟ اینكه مسئله این‌طور نیست. ولی خدا كه ما داریم می‌گوییم ولی خدا، ولی خدائیست كه در یك همچنین سنی و در یك هم‌چنین وضعی و در یك هم‌چنین موقعیتی و یك هم‌چنین احراز مطلبی این ولی خدا هست و تبعاً هم وقتی ولی خدا باشد كلامش فرق می‌كند، سخنش متفاوت است و رفتارش متفاوت است همان‌طوری كه خدمت رفقا عرض شد.

 اما اینكه حالا فرض كنید كه سی سالش هم بود مطالبی كه در آن‌موقع مطرح می‌كرد مسائلی كه در آن‌

 موقع بود، نه، این یك هم‌چنین عنوانی را ندارد شاید نسبت به مطالبش در آن‌موقع اشكال وارد بشود، ایراد وارد بشود. چون این ولی خداست پس حرفی را كه در بیست و پنج سالگی می‌زد هم درست است، نخیر اشتباه در آن الی‌ماشاللَه ممكن است باشد. موقعیتی كه انسان به یك ولی خدا می‌دهد، آن مجالی را كه یك ولی‌خدا دارد آن اثبات می‌كند با این عنوان و در تحت این شرایط است.

 ولایت خدا و ولی الهی بودن، اسم در شناسنامه نیست كه از زمان ابتدای تولد وقتی برای یك شخص شناسنامه می‌گیرند یك اسم هم می‌نویسد آقا فلان پسر فلان، تا آخر هم همین است. اسم مرحوم آقا سید محمد حسین بود، در شناسنامه‌شان از وقتی به دنیا آمدند سید محمد حسین بود تا وقتی‌كه از دنیا رحلت كردند هیچ عوض نشد، سید محمد حسن نشد، سید محمد علی نشد همانی كه بود این تغییر نمی‌كند. پسر فلان شخص بودن تغییر نمی‌كند، مادر انسان یك [شخص‌] باشد تغییر نمی‌كند اینها مسائلی نیست كه بخواهد تغییر بكند با مرور زمان عوض و بدل بشود. اما ادراكات انسان، حال انسان، موقعیت انسان، نفس انسان، اینها همه‌اش در حال تغییر و تبدل است و اگر انسان در یك بُرهه از زمان یك مطلب را گفت، یك فتوایی را داد یك حكمی را كرد، خیلی مواردی برای انسان پیدا می‌شود كه انسان حالات و رفتارش عوض می‌شود. ایشان [مرحوم آقا] خودشان می‌فرمودند من در زمانی كه سابق بود فلان كار را انجام می‌دادم البته مسائل اجتماعی شما نكنید، فلان كار را می‌كردم شما انجام ندهید اینها را خودشان به ما می‌گفتند، موقعیت انسان عوض می‌شود، حال انسان عوض می‌شود، برداشت انسان عوض می‌شود، خصوصیات انسان تغییر پیدا می‌كند.

 حالا ما می‌آییم یك ولی خدا را می‌گیریم كه الان داریم با او صحبت می‌كنیم، بعد این را از یك استصحاب قهقرا می‌كشانیم به عقب، هرچه تا ده پانزده سالگی هم می‌گفت می‌گوییم همه‌اش عصمت است و خطا هم در آن راه ندارد، این‌طور نیست! مسئله كه این‌جور نیست، توجه می‌كنید؟ این قضیه چیست؟ به خاطر فضای خاصی كه ما به این موقعیت و به این نظام می‌بخشیم، آن فضایی كه ما را می‌برد در یك موقعیتی كه به جای اینكه ... بارها از ایشان من می‌شنیدم بارها می‌شنیدم، كه رفقا به حرف‌های ما توجه كنید، نه به اینكه الان من در اینجا نشستم و دارم این را می‌گویم، به مطلب نگاه كنید و ببینید چیست، به آن محتوا نگاه كنید و ببینید چیست؛ چون امروز من هستم فردا از اینجا می‌روم، دیگر چه‌كار می‌كنی پس همه چیز رفت، چطور اینكه رفت، رفت!! فقط آنهایی توانستند بمانند و بر آن اساس حركت كنند كه در زمان حیات خود ایشان به مطالب توجه می‌كردند، نه به آن قیافه، نه به آن موقعیت، نه به آن شخصیت، نه به آن حال و هوا و جال و جبروت و اینها، به آنها توجه نداشتند، آن حرفی را كه می‌زدند، آن سخنی را كه می‌گفتند، آن كلامی را كه می‌گفتند.

 من وقتی‌كه ایشان صحبت می‌كردند خودم مشاهده می‌كردم افرادی دارند نگاه می‌كنند به ایشان و زار زار گریه می‌كنند و من در دلم به اینها می‌خندیدم، این مسكین كه الان دارد به این مطالب گریه می‌كند و واقعاً اشك از چشمشان می‌آمد، دیگر دروغ نبود، آب پیاز كه نریخته بودند در چشمشان تا این چشمشان بسوزد، واقعاً این اشك را می‌دیدیم، اشك احساس بود، نه اشك واقع! اشك از روی این هیكل دارد الان حرف می‌زند، این قیافه دارد حرف می‌زند، به به چه آقایی! ولی مشخص بود كه در پس این مطلب تهی است، مسئله خالی است، پُر نیست، واقعیت ندارد، این حالت مشاهده بود و همین‌طور هم دیدیم، همین‌طور هم بود.

 آنهایی كه پیش پیغمبر بودند و در زمان پیغمبر بودند آیا آنها گریه نمی‌كردند، های‌های گریه می‌كردند بیشتر هم گریه می‌كردند، آن‌موقع كه یك دوربینی نبود كه اینها را نگه دارد و الا خودتان می‌دیدید كه از آن صد نفری كه نشستند پای صحبت پیغمبر بیست تا و سی تایشان دارند همین‌طور گریه می‌كنند، همین‌هایی بودند كه بعد از پیغمبر آمدند و با ابوبكر بیعت كردند همین‌ها، اینها همین‌ها بودند.

 الان هم همین است آقاجان، همه اینها به‌خاطر این است كه ما فقط بر اساس موقعیت و فضا داریم ارتباطات خودمان را قرار می‌دهیم، فرهنگ خود را براساس فضا و جوّ و موقعیت پایه‌گذاری كردیم نه براساس محتوا، كلام امام صادق همه‌اش همین است كه ارتباطات باید براساس محتوا باشد، چون شما در این نظام هستید پس كسی حرف بزند پدرش را درمی‌آوریم! چون شما در این اداره هستید پس بنابراین هر كسی به این اداره حرف بزند جوابش می‌دهیم! چون شما در این سازمان هستید پس هركسی حرف بزند بایستی كه ترتیبش را داد! چون فرض كنید كه ما در این وضعیت و موقعیت و مكتب هستیم در این مكتب، همین مكتب عرفان، همین مكتب انتساب به آقا، همین مدرسه هستیم، پس بنابراین هركسی حرف می‌زند ولو حرف درست هم بزند، ولو حرف درست هم بزند بزنیم در دهانش جوابش را بدهیم برویم از كتاب و این‌طرف و آن‌طرف گیر بیاوریم ده تا هم به او بگوییم دیگر كسی نتواند به این مدرسه صحبت بكند به این مكتب نتواند حرف بزند! تمام اینها یك خط است هیچ تفاوتی نمی‌كند همه یكی است، اسمش فرق می‌كند فضا فرق می‌كند، آن به اسم سنت و عمر و ابابكر است این به اسم نمی‌دانم تشیع و عرفان و سلوك است، اسم تفاوت می‌كند، این باطن یكی است، این همه‌اش ناشی از أنانیت است.

 در همان زمان در همان موقع وقتی یك كسی با ایشان اگر صحبت می‌كرد، من نگاه می‌كردم حرفش درست است یا غلط است این از من، من كه این‌طور بودم، شاید یكی بگوید نه آقا! شما دیگر خیلی دیگر روشنفكر تشریف دارید و خیلی منور الفكر و امروزی فكر می‌كنید و این مكتب مكتب تقلید است. نه آقاجان! ما اینها را نفهمیدیم، چیزهایی كه تا حالا در كَتِ ما نرفته همین حرفها بوده كه اینجا هركسی می‌آید باید سرش را پایین بیاندازد. سرمان را پایین انداختیم كه مسائل رسیده به اینجا!! سرمان پایین انداختیم! اینجا كسی می‌آید سرش را نباید بلند بكند، اینجا كسی می‌آید چشمش را باید ببندد، اینجا كسی می‌آید فقط گوش باشد، چشم را ببند و زبان را ببند فقط گوش باز باشد، نه بابا چرا؟ همه جایت باید باز باشد، هم گوشت باز باشد هم چشمت باز باشد. چرا روی چه حسابی؟

 وقتی‌كه مفاهیم در مصداق جای خودشان را گم می‌كنند كار به اینجا می‌رسد، مفهوم ولایت مصداق خاص خودش را دارد، مفهوم امامت مصداق خاص خودش را دارد، براساس آن مفهوم، مصداق هم مشخص می‌شود، و براساس آن مصداق تكلیف مشخص می‌شود. یك پزشك هست فقط پزشك عمومی است، انسان وقتی می‌رود پیشش نمی‌گوید آقا بیا قلبم را عمل كن، فقط می‌گوید آقاجان من اینجایم درد می‌كند سرم درد می‌كند، می‌گوید بسیار خب، یك معاینه می‌كند الان تو موقعیتت این است وضعیتت این است این دارو را بگیر

 انسان هم به او اعتماد دارد، بس در همین قدر. یك پزشك است تخصص هم دارد، انسان بار بیشتری و مسئولیت بیشتری را بر او تحمیل می‌كند، یك پزشك هست آن موقعیت بالا.

 آیا شده تابه‌حال شما به صرف اینكه فرض بكنید كه یك شخص یك مطبی دارد، پزشك خوبی هم هست بلند می‌شوید می‌روید آقا كلیه، قلب و اینها درد بگیرد، آقا من را در همان مطب بخوابان آقا چاقو هم بردار یا علی! [این كار را نمی‌كنیم.] آن را در موقعیت خودش، خودش هم این كار را انجام نمی‌دهد، خودش هم عاقل است، منطق دارد و می‌بیند اگر بخواهد این كار را انجام بدهد تحت تعقیب قرار می‌گیرد، الان به او اجازه این عمل را دادند نه بیشتر، به این اجازه این نسخه را دادند نه بیشتر و اگر كار انجام بدهد خلاف اگر بكند در سازمان نظام پزشكی می‌آیند، اطباء می‌نشینند محكومش می‌كنند شما كه در این رتبه نبودی چرا رفتی دست به عمل بردی؟ چرا رفتی قلبش را در آوردی، چرا رفتی آن كار را كردی؟ و محكومش می‌كنند و مجازات‌های سنگین هم او را محكوم می‌كنند.

 امامت و ولایت یك مفهومی دارد و یك مصداق خاص خودش را دارد، اگر ما بیاییم و آنچه را كه بر این عنوان مترتب می‌شود این را ما نسبت به مصادیق دیگری بخواهیم بار بكنیم آن وقت سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. اگر ما بیاییم و بگوییم آن تصرفی را كه موسی‌بن‌جعفر می‌كند آن كلامی را كه موسی‌بن‌جعفر آن كلام را القا می‌كند، آن خطابی را كه موسی‌بن‌جعفر می‌كند، بنده هم همان را انجام بدهم چه می‌شود قضیه؟ بنده یك آدم عادی هستم، یك طلبه هستم، از یك طلبه یك مقدار سخن برمی‌آید در یك محدوده خاص و افراد هم مكلف هستند به همان مقدار عمل بكنند بیشتر عمل بكنند. چرا كردی؟ چرا انجام دادی؟ می‌گوید آقا این طلبه است عمامه سرش، خب عمامه سرش سابق كه همه عمامه داشتند مگر با عمامه می‌شود هر كاری بكند؟ مگر با اینكه انسان چند سال درس خوانده هر حرفی را می‌تواند بزند؟ مگر با اینكه انسان چند سال درس خوانده هر حكمی را می‌تواند بكند؟ حكمی كه به جان انسان برمی‌گردد، حكمی به ناموس انسان برمی‌گردد، حكمی كه بهشت و جهنم انسان در گرو اوست، مگر انسان می‌تواند هر چیزی را انجام بدهد؟!

 پس اگر قرار بر این است كه بر آن عنوان امامت معصوم و بر آن عنوان ولایت معصوم مطلبی مترتب باشد مربوط به اوست، نه مربوط به هركس دیگری و ما باید حد خود را داشته باشیم، اندازه خود را باید داشته باشیم و نسبت به آن اندازه هم خود و هم افراد، افراد اگر بیایند انجام بدهند فردا حساب و كتاب پس بدهند. آن كسی كه می‌آید و ترتیب اثر می‌دهد در روز قیامت می‌بیند عجب، این قرار بود هفتاد سال عمر كند و این سر بیست سالگی رفت، سر سی سالگی رفت، چهل سالش فوت شد و چهل سالی كه می‌توانست او را به خیلی از كمالات برساند، می‌گوید من گوش دادم، می‌خواستی گوش ندهی، از كیسه‌ات رفت كه رفت، می‌خواستی چشمت را باز كنی، گوشت را باز كنی، این سلولی كه من [در سرت‌] گذاشتم، این را گذاشتم كه به كار بگیری، نه اینكه این را تخته، سیمان و گچ ببندی و بعد هر چه فرمودند بگویی چشم، خب حالا هم ببین. چهل سال تو می‌توانستی اینجا بمانی در همین دنیا، من در پرونده‌ات هفتاد سال نوشته بودم، خودت آمدی برداشتی پرونده را كردی بیست‌وپنج سال، چهل‌وپنج سال این وسط از كف تو رفت و می‌توانستی چهل‌وپنج سال تو را به كمال برساند، نكردی! حالا كه نكردی دیگر در اینجا سهمی نداری حالا هی بزن به‌

 سرت، آی من این‌طور تصور می‌كردم می‌خواستی نكنی.

 رفتی از یك كسی بپرسی؟ رفتی با یك كسی مشورت بكنی؟ رفتی این مطلب را با یك بزرگتر در میان بگذاری نه همین‌طوری سرمان را انداختیم پایین گذاشتیم رفتیم، اگر همین‌طوری سرت را انداختی الان هم سرت را بینداز هرجا راهت می‌دهند برو، خب بفرما مگر تو نمی‌گویی سرمان را انداختیم پایین و رفتیم، حالا هرجا راهت می‌دهند برو، می‌رود در بهشت بفرمایید همین طبقه‌های اول خلاصه، بالاتر می‌خواهم بروم نه دیگر بالاتر ببخشید، نه اینكه در جهنم ببریم نه! ولی بالاخره در همان بالاخره در همان مراتب پایین و یك سیب و گلابی و هلو هم می‌گذاریم جلویت بخوری و گرسنه‌ات نشوی، می‌گوید خیلی بیش از این مقدار را دیگر ... وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ ق، ٣٥ آن چیزهایی كه در آنجا هست آنها دیگر نخیر آقاجان! آنها برای آنهایی است كه این را به كار بیندازند، این را تخته نكنند اینها همه‌اش برای او است، این مسئله به این برمی‌گردد.

 پس بنابراین حالا امشب فی الجمله به عنوان مقدمه این را خدمتتان را عرض كردیم كه این فقرات حالا در شب‌های بعد اگر توفیق پیدا كردیم كه مطالبی در این زمینه باید خدمت رفقا عرض بكنیم كه تمام این فقرات امام علیه‌السّلام همه برگشتش به این است كه آیا در ارتباطات نفسانی عمل كنیم یا غیرنفسانی، همه‌اش در این قضیه است.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم كه خداوند توفیق عمل به دستورات دین مبین و اولیاء الهی را قسمت همه ما بكند و ما را از این ظلمات جهل، واقعاً جداً آدم وقتی‌كه چه بگوید! وقتی‌كه نگاه می‌كند به این روزنامه‌ها و مجلات و این حرف و نقل‌ها و به این چیزها، یعنی جز اینكه این فقرات در نظرش می‌آید چیز دیگری هست؟ چیز دیگری مشاهده می‌شود؟ همه‌اش به خاطر همین است.

 باباجان این مرحوم قاضی كه می‌فرمود نگاه كنید بیخود نمی‌گفت، یك چیزی می‌دانست كه می‌گفت مرتب باید سالك به این حدیث «عنوان بصری» نگاه بكند، وقتی مرحوم آقا می‌فرمودند من این را نوشتم الان نوشته‌شان هست من دیدم، یك چیز جزیی در جیب‌شان هفته‌ای یك بار ایشان می‌فرمودند، خب بابا یك دفعه، دو دفعه آدم می‌خواند اصلًا حفظ می‌شود چرا دیگر هی، نه باید نگاه كنیم، نه اینكه بگوییم من حفظ هستم، در نگاه كردن یك اثری هست كه در حفظ كردن نیست. چرا می‌گویند انسان قرآن بخواند از رو، قرآن را نگاه كند و بخواند، چون در نگاه كردن یك اثری هست كه در حفظ كه انسان همین‌طوری هم می‌خواند مثلا سوره یس را صبح می‌خواند از رو بخواند یك مطلب دیگری است، حالا یك وقتی قرآن نیست بخوان. به خود قرآن نگاه كردن یك اثر دارد، به خود كلام معصوم، چون كلام كلام معصوم است دیگر، كلام معصوم است، به خود كلام معصوم به خود روایت، به خود آیات قرآن نگاه كردن یك اثری دارد، به خود كلام نوشته اولیاء كه انسان نگاه بكند یك اثر خاص به خودش را دارد.

 ان‌شاءاللَه كه امیدواریم خداوند توفیق برای درك و فهم و بیرون آمدن از این ظلمات جهل كه همه اینها برمی‌گردد به جهل كه انسان نمی‌داند، نمی‌فهمد و نمی‌داند و همین‌طور هی در سر خودش می‌زند و این‌طرف‌

 و آن‌طرف، خیال می‌كند زرنگ است زرنگ نیست، آدم زرنگ آن آدم دیگری است. آن آدمی است كه وقتی‌كه به او یك چیزی بگویند سرش را بیندازد پایین و هیچی نگوید آن زرنگ است، نه آنكه بگوید ده تا به تو می‌گویم خیال نكن! مرا دست كم گرفتی! وقتی حسابت را گذاشتم كف دستت می‌فهمی با كی طرفی! این زرنگ نیست خیلی تنبل است آخر صف است. آنكه اول صف است آن است كه وقتی‌كه یك چیزی شنید سرش را بیندازد پایین، بگو آقاجان هر چه دلت می‌خواهد بگو البته می‌گویم جابه‌جا دارد حالا ان‌شاءاللَه می‌گویم آن آدم زرنگ است و او رفته جلو.

 یك‌وقت با مرحوم آقا رفته بودیم منزل خدا رحمت كند مرحوم مطهری خدا بیامرزد، بله آدم خوبی بود، آدم خوش نفس و خوش نیتی بود آدم صادقی بود، مرحوم مطهری آدم صادقی بود، صدق داشت، نفسش نفس صادق بود، و بالاخره دیگر شاید صلاح بر این بوده كه ایشان بیش از این در این دنیا نباشد رفته بودیم منزل ایشان به اتفاق دو نفر دیگر، یكی از این دو تا با مرحوم مطهری ارتباط داشت و می‌رفت منزل ایشان و در آن موقع از شاگردان مرحوم آقا بود، آن دومی نه، رفته بودیم منزل ایشان و آن برای خودش خیلی حساب و كتاب و با ایشان مجالس دارد. بعد اینها هر دو یك كار خلافی كرده بودند، یك خطا كرده بودند حالا اشتباه كرده بودند به نظر من حالا چیز مهمی هم نبوده ولی علی‌كل‌حال وقتی‌كه استاد می‌خواهد تربیت كند شاگرد باید این تربیت را بپذیرد، نباید در مقابلش بایستد و جواب بدهد!

 وقتی‌كه [آن دو نفر گفتند]، بله ما آمده بودیم آنجا در فلان جا و ... یك دفعه مرحوم آقا گفتند كه این آمدن شما اشتباه بوده است و دیگر تكرار نباید بكنید. حالا ایشان جلوی آقای مطهری شروع كرده بود یكی از این دو تا سرش را انداخت پایین هیچ حرفی نزد. چقدر من خوشم آمد، چقدر خوشم آمد از رفتارش، یكی گفت خب البته من حافظه‌ام یك قدری چیز شده تاریخ این قضیه، من متوجه نبودم كه در این تاریخ مثلا نباید در این تاریخ آمد ...، [تقصیر را] انداخت روی حافظه‌اش، چی شد؟ رفت، خداحافظ شما. جواب می‌دهی؟ می‌خواهی خودت از دسته نندازی! بنده خدا دیگه تو می‌آیی پیش آقای مطهری آقا فرستاده، خب ایشان گفتند و الا او اصلًا در را به روی تو باز نمی‌كرد كه بخواهی بروی پیشش، بنده خدا اصلًا در خانه‌اش را به روی تو باز نمی‌كرد. حالا احترام و آبرویی كه از آقا پیش این داری حالا داری از كیسه خودت خرج می‌كنی؟ توجه می‌كنید؟ مرحوم آقا هیچ حرف دیگر نزدند، كارشان را كردند. حرف را زدند، مطلب را بیان كردند، تو نمی‌خواهی قبول بكنی دیگر نكن، ما دیگر كاری با تو نداریم و بعد همین قضیه گیرش انداخت و بعد دیگر كشیده شد به مسائل دیگری.

 این برای چیست؟ برای جهل است، بابا این می‌خواهد در بیاورد تو را، این گیری كه الان این مسئله‌ای كه اتفاق افتاده در اینجا این سفره‌ای كه برایت پهن شده و تو را دعوت كردند چرا خودت را می‌كشی عقب؟ چرا نمی‌آیی سر این سفره؟ تو را دعوت كردند، نمی‌خواهی خداحافظ شما، هیچ رودربایستی هم نیست خداحافظ، بلند شو برو. اینجا برایت فرش قرمز نمی‌اندازند، طاق نصرت نمی‌بندند و به همان مقداری كه تكلیف هست به همان مقدار پذیرفتی پذیرفتی، نپذیرفتی دیگر از كیس‌] خودت می‌رود، این می‌شود ظلمات جهل. اللَه وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ البقرة، ٢٥٧ این ظلمات یعنی ظلمات جهل، از ظلمت خدا اینها را خارج می‌كند به سمت نور می‌آورد، هی به آنها می‌رساند، هی مطالب را می‌رساند، فهم‌شان را باز می‌كند تا اینكه اینها به آن مراتب برسند.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١- اصطلاحى است منبعث از يك داستان و در موردى گفته مى‏شود كه كسى بخواهد كار صحيحى را به خيال خود تصحيح نمايد. [↑](#footnote-ref-1)